



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴

جلسه هفتاد و نهم؛ شنبه ۱۳۹۵/۲/۱۱

۵. تأیید بیع فضولی با صحیحی عبدالرحمن ابی عبدالله

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ
أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ السُّمَسَارِ
يَشْتَرِي^۱ بِالْأَجْرِ فَيُدْفَعُ إِلَيْهِ الْوَرَقُ^۲ وَ يَشْتَرِطُ عَلَيْهِ أَنْكَ تَأْتِي بِمَا نَشْتَرِي^۱ فَمَا شِئْتُ أَخَذْتُهُ وَ مَا

۱. در نسخ موجود وسائل الشیعة، عبارت به صورت «السُّمَسَارُ أَيْشْتَرِي بِالْأَجْرِ» چاپ شده است که معلوم است همزه‌ی «أَيْشْتَرِي» اضافه است.

۲. «وَرَقٌ» به معنای پول نقره است و در قرآن کریم در قضیه‌ی اصحاب کهف هم «بِوَرَقِكُمْ»^{*} آمده است. در روایت محمد بن قیس هم که مهمترین روایت در مورد حرمت ربا و تعیین زائد است، چنین استعمال شده است: «مَنْ أَقْرَضَ رَجُلًا وَرَقًا»^{*} اما «وَرَقٌ» و «وَرَقٌ» نیز استعمال می‌شود.^{***}

^{*} سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۹:

«وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بَكُمْ أَحَدًا»

^{**} وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۵۷:

وَ [محمد بن الحسن] عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ يُوسُفَ بْنِ عَقِيلٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: مَنْ أَقْرَضَ رَجُلًا وَرَقًا فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِنْهَا فَإِنْ جُوزِيَ أَجُودَ مِنْهَا فَلْيَقْبَلْ وَ لَا يَأْخُذْ أَحَدٌ مِنْكُمْ رُكُوبَ دَابَّةٍ أَوْ عَارِيَّةَ مَتَاعٍ يَشْتَرِطُهُ مِنْ أَجْلِ قَرْضٍ وَرِقَةٍ؛ كَسَى كَهْ بِه دِيْغَرِي بُول نقره قرض می‌دهد، شرط نکند مگر مثل آن را. پس اگر قرض گیرنده بهتر از آن را پس داد قبول کند. و أخذ نکند کسی از شما رکوب دابه یا عاریه‌ی متاعی را به عنوان شرط قرض درهم.»

از این روایت مبارکه استفاده می‌شود کارمزد بانکی ایرادی ندارد؛ زیرا کارمزد به خاطر قرض پول گرفته نمی‌شود بلکه مثلاً به خاطر زحمتی است که قرض را می‌نویسند، جمع آوری می‌کنند و ... لذا چیزی جدای از اصل قرض می‌باشد و ربطی به آن ندارد.

^{***} الصحاح، ج ۴، ص ۱۵۶۴:

شِئْتُ تَرَكَتُهُ فَيَذْهَبُ فَيَشْتَرِي ثُمَّ يَأْتِي بِالْمَتَاعِ فَيَقُولُ خُذْ مَا رَضِيتَ وَدَعْ مَا كَرِهْتَ قَالَ: لَا بَأْسَ.
وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِ الَّذِي قَبْلَهُ.

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ مِثْلَهُ.^۲

عبدالرحمن ابی عبدالله می گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم در مورد سمسار و دلالی که با اجرت، خرید و فروش می کند و پول نقره‌ای به او داده می شود و بر او شرط می شود با آنچه خریدی نزد من می آیی و هر آنچه را که خواستم أخذ می کنم و هر چه را نخواستم رد می کنم. سپس سمسار می رود و می خرد و سپس با متاع برمی گردد و می گوید: آنچه را راضی هستی بگیر و آنچه را کراهت داری رد کن. حضرت فرمودند: مانعی ندارد.

مرحوم کلینی علیه السلام این روایت را از حمید بن زیاد ثقه نقل می کند. حسن بن محمد بن سماعه هم ثقه است، إلا این که از «غیر واحد» نقل می کند که نمی دانیم چه کسانی هستند - و چون بر دو و سه نفر هم اطلاق «غیر واحد» می شود، پس در این مرتبه هم خبر واحد بوده و به حد تواتر نمی رسد - بنابراین سند کلینی به خاطر «غیر واحد» ناتمام است. اما خوشبختانه مرحوم صدوق علیه السلام نیز این روایت را با سند صحیح خود از الحسن بن محبوب^۳ عن ابی ولاد نقل کرده که تمام می باشد. هم چنین شیخ طوسی علیه السلام در تهذیب الاحکام این روایت را با سند صحیح خود از الحسین بن سعید ثقه از فضالة بن ایوب ثقه از ابان بن عثمان که ثقه و از اصحاب اجماع است نقل می کند. بنابراین سند مرحوم صدوق و نیز سند شیخ طوسی علیه السلام به این روایت تمام است.

الْوَرَقُ: الدراهمُ المضروبةُ، وكذلك الرِّقَّةُ، والهَاءُ عوضٌ من الواو. و في الحديث: «في الرِّقَّةِ رُبْعُ العُشْرِ». و يجمع رِقِينًا، مثل إِرَّةٍ و إِرِينًا. و منه قولهم: «إن الرِّقِينَ تَغْطِي أَفْنَ الأَفِينِ». و تقول في الرفع: هذه الرِّقُونُ. و في الوَرَقِ ثلاث لغات حكاهن الفراء. وَرَقٌ و وَرْقٌ و وَرَقٌ، مثل كَبِدٍ و كَبْدٍ و كَبْدٍ، و كَلِمَةٌ و كَلِمَةٌ، لأنَّ فيهم من ينقل كسرة الراء إلى الواو بعد التخفيف، و منهم من يتركها على حالها.

۴ لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۷۵:

و الوَرِقُ و الوَرِقُ و الوَرِقُ و الرِّقَّةُ: الدراهم مثل كَبِدٍ و كَبْدٍ و كَبْدٍ، و كَلِمَةٌ و كَلِمَةٌ و كَلِمَةٌ، لأنَّ فيهم من ينقل كسرة الراء إلى الواو بعد التخفيف، و منهم من يتركها على حالها. و في الصحاح: الوَرِقُ الدراهم المضروبة و كذلك الرِّقَّةُ، و الهاء عوض من الواو.

۱. صاحب وسائل عبارت را به صورت «تأتی بما تشتري» نقل کرده است اما در مصدر یعنی الكافي، و نیز در من لا يحضره الفقيه و تهذیب، «تشتري» آمده است که صحیح می باشد.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۸، کتاب التجارة، أبواب احکام العقود، باب ۲۰، ح ۲، ص ۷۴ و الكافي، ج ۵، ص ۱۹۶.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۵۳:

و ما كان فيه عن الحسن بن محبوب فقد روئته عن محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - عن عبد الله بن جعفر الحميري؛ و سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب.

مرحوم شیخ ^۱ رحمۃ اللہ علیہ در وجه استدلال به این روایت می‌فرماید:

در این روایت مبارکه سه احتمال وجود دارد؛ **احتمال اول** این‌که مالک دراهم را به عنوان قرض به سمسار داده باشد، در نتیجه دراهم ملک او شده و سمسار با پول خودش اجناسی را خریده است. سپس این اجناس را نزد مقرض می‌آورد و به او می‌گوید هر کدام را راضی هستی بردار [و چنین دین خود را أداء می‌کند]. و این‌که در روایت آمده سمسار در مقابل اجرت، خرید و فروش می‌کرد (یشتری بالاجر) منافاتی با این احتمال ندارد؛ زیرا توصیف سمسار به «یشتری بالاجر» به اعتبار شأن و اصل حرفه‌ی او بوده؛ زیرا معمولاً دلالت‌ها با اجرت خرید و فروش می‌کنند، اما سمسار در این‌جا دراهم را قرض گرفته و با مال خودش اجناس را خریده است.

بنابر احتمال اول معلوم است که روایت ربطی به قضیه‌ی فضولی ندارد، بلکه معامله طبق قاعده بوده و صحیح می‌باشد. البته قدر متیقن آن جایی است که چیزی به خاطر قرض دراهم شرط نکرده باشد.

احتمال دوم این‌که مالک دراهم، سمسار را وکیل می‌کند تا با دراهم برای او اجناسی را با خیار فسخ بخرد؛ یعنی به بائع بگوید من این اجناس را از تو می‌خرم به این شرط که هر کدام را که موکلم خواست بردارد و هر کدام را نخواست اعمال خیار کرده و فسخ کند. این احتمال هم ربطی به بیع فضولی ندارد و معامله طبق قواعد صحیح است.

احتمال سوم این‌که مالک پول را به سمسار داده اما اجازه‌ی خرید و فروش خاصی به او نداده است، اما

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۶۲:

و يمكن التأیید له أيضاً: بموثقة عبد الله عن أبي عبد الله عليه السلام: «عن السمسار يشتري بالأجر فيدفع إليه الورق، فيشترط عليه أنك تأتي بما تشتري فما شئت أخذته و ما شئت تركته، فيذهب فيشتري ثم يأتي بالمتاع، فيقول: خذ ما رضيت و دع ما كرهت. قال: لا بأس.. الخبر».

بناءً على أن الاشتراء من السمسار يحتمل أن يكون لنفسه، ليكون الورق عليه قرضاً فيبيع على صاحب الورق ما رضيه من الأمتعة، و يوفيه دينه.

و لا ينافي هذا الاحتمال فرض السمسار في الرواية ممن يشتري بالأجر؛ لأن توصيفه بذلك باعتبار أصل حرفته و شغله، لا بملاحظة هذه القضية الشخصية.

و يحتمل أن يكون لصاحب الورق بإذنه مع جعل خيار له على بائع الأمتعة، فيلتزم بالبيع فيما رضى و يفسخه فيما كره.

و يحتمل أن يكون فضولياً عن صاحب الورق، فيتخير ما يريد و يرد ما يكره.

و ليس في مورد الرواية ظهور في إذن صاحب الورق للسمسار على وجه ينافي كونه فضولياً، كما لا يخفى، فإذا احتل مورد السؤال لهذه الوجوه، و حكم الإمام عليه السلام بعدم البأس من دون استفعال عن المحتملات أفاد ثبوت الحكم على جميع الاحتمالات.

سمسار اجناسی را به نحو فضولی می‌خرد سپس پیش مالک آمده و می‌گوید عقد این اجناس را انجام داده‌ام، هر کدام را می‌خواهی اجازه کن و هر کدام را نمی‌خواهی رد کن. طبق این احتمال، بیع دلال فضولی بوده است.

مرحوم شیخ رحمته‌الله می‌فرماید: راوی طوری سؤال را خدمت حضرت مطرح کرده که عمل مالک و رابطه‌اش با سمسار، با هر یک از این سه احتمال سازگار است، و امام علیه الصلاة و السلام نیز بدون این که طلب استفسال کنند که قضیه چگونه بوده، علی‌الاطلاق فرمودند «لا بأس»؛ یعنی هر یک از این سه احتمال باشد، معامله مانعی ندارد.^۱ و چون یکی از احتمالات این بوده که معامله به صورت فضولی انجام شده باشد، پس روایت دالّ یا لأقلّ مؤید صحّت بیع فضولی با اجازه‌ی مالک است.

نقد و بررسی استدلال شیخ رحمته‌الله به صحیح‌ی عبدالرحمن بن ابی عبدالله

عرض می‌کنیم اگر هر سه احتمال از لحاظ قوّت مانند هم باشد و روایت ظهوری در احتمال اوّل یا دوم نداشته باشد، استدلال یا تأیید شیخ رحمته‌الله به این روایت تمام است، اما این حرف خلاف ظاهر روایت است؛ زیرا ظاهر روایت آن است که معامله به گونه‌ای بوده که بالفعل اثر بر آن مترتب بوده است؛ زیرا سمسار پول را داده و جنس را تحویل گرفته، و تحویل متاع ظهور در این دارد که به ملک او منتقل شده است، در حالی که در عقد فضولی، نقل و انتقالی اتفاق نمی‌افتد بلکه فضول فقط عقد را انشاء می‌کند که اگر مالک بعداً اجازه داد، قبض و اقباض اتفاق بیفتد. بنابراین احتمال سوم که معامله به نحو فضولی باشد، خلاف ظاهر روایت است.

از میان آن دو احتمال هم اظهر احتمال دوم است؛ زیرا «سمسار» یعنی کسی که دلال و واسطه‌ی در خرید و فروش است در مقابل مزدی که دریافت می‌کند. عبارت «یشتری بالاجر» هم اشاره به همین مطلب دارد؛ نه این که شأنش چنین بوده که در مقابل اجرت خرید کند و این جا چنین نیست. بنابراین اظهر احتمال دوم است یعنی عاقد مانند سایر سمسارها است که از خود سرمایه‌ای ندارند بلکه فقط متاعی را پیدا می‌کند و خود مالک اقدام به خرید و فروش آن می‌کند و یا این که با سرمایه‌ی مالک معامله می‌کند؛ به این نحو که مالک پول را به سمسار می‌دهد و او را وکیل می‌کند که متاع را با شرط خیار برای او بخرد؛ یعنی به این شرط که اگر مالک خواست بردارد و اگر نخواست فسخ کند.

۱. برخی گفته‌اند لعل روایت مربوط به قضیه‌ی خاصه‌ای بوده و قرینه‌ای وجود داشته که إذن مالک به نحو اوّل یا دوم بوده است، اما این احتمال صحیح نیست و راوی نمی‌خواهد از یک قضیه‌ی شخصی سؤال کند.

بنابراین روایت دلالت و یا حتی تأییدی نسبت به صحت بیع فضولی بعد از اجازه‌ی مالک ندارد. مؤید بعدی که شیخ رحمته‌الله ذکر می‌فرمایند، استدلال به روایات نکاح عبد بدون إذن سید است و می‌فرمایند: «و ربما يؤيد المطلب بالأخبار الدالة على عدم فساد نکاح العبد بدون إذن مولاه، معللاً بأنه لم يعص الله و إنما عصى سيده»^۱ اما چون قبلاً استدلال به این روایات را ذکر کردیم، دیگر متعرض آن نمی‌شویم.

۶. استدلال به روایات دالّ بر إباحه‌ی خمس برای شیعه

تمام آنچه را که مرحوم شیخ رحمته‌الله به عنوان مؤید یا دلیل بر صحت بیع فضولی بعد از اجازه‌ی مالک اقامه کردند، بررسی کردیم، الا این که برخی^۲ استدلال دیگری ذکر کرده‌اند که هر چند ممکن است چندان در این

۱. کتاب المكاسب، ج ۳، ص ۳۶۳:

و ربما يؤيد المطلب بالأخبار الدالة على عدم فساد نکاح العبد بدون إذن مولاه، معللاً بأنه لم يعص الله و إنما عصى سيده. و حاصله: أن المانع من صحة العقد إذا كان لا يرجى زواله فهو الموجب لوقوع العقد باطلاً، و هو عصيان الله تعالى، و أما المانع الذي يرجى زواله كعصيان السيد فبزواله يصح العقد، و رضا المالك من هذا القبيل، فإنه لا يرضى أولاً و يرضى ثانياً، بخلاف سخط الله عزّ و جلّ بفعل؛ فإنه يستحيل رضاه.

۲. مصباح الفقاهة (المكاسب)، ج ۴، ص ۴۶:

الوجه السادس: الروایات الواردة في إباحة المناكح و المساكين و المتاجر للشيعة و ان كان ذلك بأجمعه للإمام عليه السلام فإنها تدل على ان الأئمة عليهم السلام قد أجازوا معاملات شيعتهم على أموالهم فتدل على تأثير الإجازة اللاحقة. أقول لا يخفى عليك ان هذه الروایات يمكن الاستدلال بها على صحة البيع الفضولی على تقدير و لا يمكن ذلك على تقدير آخر و بيانه انك قد عرفت في طليعة البحث عن العقد الفضولی ان اقتران رضا المالك بالعقد الصادر من الأجنبي لا يخرج عن عنوان الفضولی إلا إذا أظهره بمظهر خارجي و هذا لا شبهة فيه.

و انما البحث في ان الاذن الغير الواصل هل يخرج العقد عن الفضولية أم لا؟ كما إذا اذن المالك في بيع شيء من ماله فباعه المأذون قبل وصول الإذن إليه فإن قلنا بتأثير الاذن الغير الواصل في خروج العقد عن الفضولية، فالإجازة المزبورة أجنبية عن بحث الفضولی بالكلية، ضرورة أن الأئمة (ع) قد أذنوا لشيعتهم في المعاملة على ما فيه حق الامام (ع) غاية الأمران المشتري لم يطلع على ذلك الاذن و عليه، فتكون تلك المعاملة مستندة الى الأئمة (ع) لأجل ذلك الاذن الموجود حين العقد، و ان قلنا بان مجرد صدور الاذن من المالك لا يخرج المعاملة الصادرة من الأجنبي عن عنوان الفضولی ما لم يصل اليه، بل الاذن المزبور انما يؤثر في خروجها عن الفضولية حين وصوله الى العاقدان قلنا بذلك فالروایات المذكورة تدل على صحة العقود الفضولية و هذا هو الحق لأن الأئمة و ان أذنوا في المعاملة على أموالهم و لكنه لم يصل الى المشتري و من الظاهر ان العقد انما يخرج عن الفضولية باستناده الى المالك و لا يستند العقد اليه بمجرد صدور الاذن منه و ان لم يصل الى العاقد بل انما يستند اليه ذلك بالاذن الواصل و يكون عندئذ مشمولاً للعمومات و المطلقات الدالة على صحة العقود و نفوذها و اذن فتدل تلك الروایات أيضاً على صحة العقود الفضولية بالإجازة اللاحقة.

و دعوى ان ما اشتملت عليه تلك الروایات حكم شرعي لا يجب تطبيقه على القواعد، و لا يمكن التعدي من موردها الى مورد آخر، دعوى فاسدة، لأن الظاهر منها هو ان الامام (ع) انما يمضي معاملات شيعتهم الواقعة على أمواله بعنوان انه مالك كسائر الملاك فينتج من ذلك قاعدة كلية و هي ان كل مالك يجوز له إمضاء المعاملة الفضولية الواقعة على ماله و على هذا فإذا اشترى أحد شيئاً ثم علم ان البائع لم يؤد خمسة كان

باب لازم و حتی مفید نباشد، اما مبادی به کار رفته در آن، مسائل مهمی است که کم و بیش مورد ابتلای شخصی امثال ماست، چه رسد به این که مورد ابتلای نوع مردم است - و مسائلی که در ضمن آن مطرح می شود کثیراً مورد سؤال قرار می گیرد - و آن، استدلال به اخبار واردهی در اباحه ی خمس، برای شیعه است.

اخبار متعددی وارد شده - که در میان آن ها صحیح هم وجود دارد - که دلالت می کند ائمه علیهم السلام خمس را برای شیعیان تحلیل کردند تا مثلاً طیب ولادت داشته باشند و یا این که هلاک نشوند در بطونشان و امثال این تعابیر.

در وجه دلالت این روایات بر صحّت بیع فضولی گفته اند: خمس، مال امام علیه السلام است، هم چنین انفال و بلکه غنائمی که در حرب بدون إذن معصوم علیه السلام به دست می آید، همه متعلق به امام علیه السلام است. شیعه گاهی مبتلا می شده به این که خمس، انفال یا غنائمی که مال امام علیه السلام است به گونه ای در اختیار او قرار گیرد؛ مثلاً جاریه ای در حرب بدون إذن معصوم اسیر می شود که کُش برای امام علیه السلام است و یا اگر تنزل کنیم و بگوئیم به نوعی إذن معصوم علیه السلام بوده، حداقل خمس آن برای امام علیه السلام است. سپس این جاریه به نوعی به دست یک شیعه می رسد و می خواهد مثلاً از او استیلا کند و چون لا اقل خمس این جاریه برای معصوم علیه السلام است و ملک امام هم یا به نحو مشارکت در عین است یا کلی در معین و یا به نحو مشارکت در مالیت، لذا آن فرد حق ندارد بدون إذن شریک یعنی امام علیه السلام در جاریه تصرف کند؛ زیرا تصرف او حرام بوده و موجب زنا است. ائمه علیهم السلام برای این که مثلاً ولد زنا در خانه ی شیعه پیدا نشود، از اول خمس را برای شیعه تحلیل کرده اند. و معنای تحلیل امام علیه السلام این است که اگر مال امام علیه السلام در عقد بیع، هبه و امثال آن به

البيع بالنسبة إلى مقدار الخمس فضولياً و يحكم بصحته من ناحية إجازة الإمام (ع) فلا يحتاج إلى إجازة الحاكم و عليه، فيتعلق الخمس بالثمن و لو كان ذلك جارية بل يصح النقل بلا عوض أيضاً و حينئذ فيتعلق الخمس بذمة الناقل و كل ذلك لأجل تلك الروايات و قد ذكرنا في كتاب الخمس ان اخبار التحليل كلها مطلقها و مقيداً محمولة على هذه الجهة و ان التحليل انما هو للمنقول اليه فقط لا للناقل بل ذمته مشغولة بحق الامام (ع) و انما التزمنا بذلك جمعاً بين الاخبار الدالة على طيب المناكح و المساكين و المتاجر للشيعة و بين ما دل على وجوب إيصال حق الإمام إليه كرواية الكليني عن علي بن إبراهيم عن أبيه قال: كنت عند أبي جعفر (ع) إذ دخل عليه صالح بن محمد بن سهل إلخ، الوسائل باب ۳ من أبواب الأنفال و لو أغضنا عما ذكرناه لما جاز شراء ما فيه حق الامام (ع) و لما جاز التصرف و لما جاز و طى الأمة التي هي للإمام (ع) مع انها جائزة و أيضاً يلزم ان يكون المتولد من تلك الجارية ولد زنا مع انه ليس كذلك و جميع ذلك ليس الا من ان الامام (ع) قد امضى هذه المعاملات تفضلاً منه على شيعتهم و قد اتضح لك مما ذكرناه فساد ما يقال: من ان مقتضى ما دل على طيب المناكح هو اباحة و طى الجارية التي جعلت ثمناً لما فيه الخمس مع ان مقتضى انتقال الخمس الى الثمن هو عدم الجواز و وجه الفساد هو ما ذكرناه من مقتضى الجمع بين الاخبار هو اختصاص التحليل بالمنقول اليه فقط فلا يعم الناقل و تفصيل الكلام في محله.

شیعه منتقل شد - مثلاً جاریه‌ای که در حرب به غنیمت گرفته شده را یک شیعه خرید - آن شیعه مالک شده و دیگر ملک امام علیه السلام نیست تا تصرف در آن حرام باشد، لامحاله تصرفات مالکانه در آن از جمله استیلا مانعی ندارد، و این به معنای اجازه‌ی بیع فضولی است. به تعبیر دیگر، بایع چیزی را فروخته که کلاً یا لاقلاً بخشی از آن مال امام علیه السلام بوده، پس این بیع فضولی بوده، و معنای تحلیل امام علیه السلام این است که بیع فضولی را اجازه کردند.

در این جا بحث‌های مختلفی مطرح است؛ یکی این که آیا تحلیل امام علیه السلام همان اجازه‌ی در عقد فضولی است یا فرق دارد؟ برخی احتمال داده‌اند این یک إذن سابق است که ابراز شده و همین مقدار برای خروج از فضولی کافی است.

بحث دیگر این که اگر خمس برای شیعه تحلیل شده، پس چرا مردم باید خمس بپردازند و معنای تحلیل خمس چیست؟ بحث مهم دیگر این که سعی تحلیل خمس تا کجاست؟

ابتدا ما باید این اخبار را بررسی کنیم، سپس نسبت این اخبار را با ادله‌ی وجوب خمس فی الجمله بررسی کنیم. هم‌چنین سعی تحلیل را به دست بیاوریم که تا کجاست و در نهایت بررسی کنیم در مواردی که تحلیل ثابت است، آیا به همان معنای اجازه‌ی فضولی است یا چیز دیگری است.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی